

سوغات فرنگ!

◆ عبدالمجید معادیخواه

در فاصله انتشار این شماره از یاد با شماره پیش از آن، به دعوت پروفیسور ادموند هرزیک و کرسی شرق‌شناسی دانشگاه آکسفورد، فرصتی فراهم شد تا ضمن گشت و گذاری در آن شهر دانشگاهی، گفت‌وگوهایی هم با بعضی از اساتید آکسفورد و چند تن از کسانی داشته باشم که به هر روی از پدید آوردن آثار در «روش‌شناسی تاریخ» اند. بویژه از گفت‌وگو با همایون کاتوزیان نیز یاد می‌کنم که برایم خاطره‌انگیز است و در فرصت دیگری به شرح آن می‌پردازم. نیز فرصت یافتم تا آرشیوروزنامه تایمز لندن را از نزدیک ببینم و به پاسخ برخی از پرسش‌هایی دست یابم که در این چند سال اخیر، ذهن‌ام را - هر از گاه - قلقلکی می‌داده‌اند. اینک با سپاس از ادموند و استادش گرنی، نکته‌ای را به رسم سوغات این سفر به یاد‌آشنایان تقدیم می‌کنم:

نکته‌ای که در واقع اعترافی است به یکی از خطاهای این قلم‌دار، در ارزیابی وضع موجود تاریخ‌نگاری ایران، با نگاهی معطوف به «روش‌شناسی تاریخ» نه از خداوند نه از یاد‌آشنایان! پنهان است که چندین سال است به هر روی یادآوران این دغدغه را در میان گذاشته‌اند که میان ما و کشورهای توسعه یافته، در امر تاریخ تفاوتی است که نه می‌توان و نه باید آن را نادیده یا دست کم گرفت:

در حالی که - در مثل - در کتابخانه‌ای که شاید بزرگترین در جهان باشد، سخن از ثبت حدود ۷۰۰ کتاب با عنوان «روش‌شناسی تاریخ» است، چگونه است اما که شماری از اهل تاریخ در این سرزمین به «تاریخ مدرن» دل خوش‌اند، در حالی که حتی یک اثر قابل ذکر هم در این زمینه به آشفته بازار کتاب نفرستاده‌ایم که به راستی بتوان آن را تولیدی فرهنگی راجع به «روش‌شناسی تاریخ» ارزیابی کرد؟

طرفه اینکه در همین حال، گاهی هم شاهد هیاهویی هستیم که این و آن را «پدر تاریخ نگاری مدرن» یا «تاریخ نگاری نوین» و عنوان‌های فریبنده‌ای از این دست لقب می‌دهیم که بی‌شبهت با لقب‌بخشی‌های عصر قاجار نیست! و کسی نیست پرسد:

آیا به «تاریخ نگاری مدرن» دست یافته‌ایم، تا زمینه‌ای برای ادعای پدر و مادر برای آن باشد؟
نیز آیا این شیوه‌ای کهنه و نخ‌نما شده نیست که در این روزگار، برای چنین بت‌سازی‌هایی با این گونه لقب‌بخشی هیاهو کنیم؟

آیا حداقل نمی‌دانیم در آن سوی آب‌ها، به‌رغم جدل در هر زمینه، بر سر این یک نکته اجماع است که امروز دیگر در روزگاری نیستیم که فرد- هر که باشد - بتواند نقش سرنوشت‌سازی در روند علوم داشته باشد؟

بگذریم که برای این قلم‌دار تاکنون از این معما گره‌گشوده نشده است که چگونه بچه مسلمان‌های ما برای بزرگ‌نمایی کسی چنین هیاهو و لقب‌بخشی می‌کنند که حداقل یکی از آثار او، ننگی است بر دامن قلم، کتاب، فرهنگ، روشنفکری و تاریخ نگاری؟

آیا کسی که بویی از «آدمیت» برده باشد، چنان بی‌ادبی را می‌ستاید و برایش تک‌نگاری می‌کند که آثار او پر از دشنام به ساحت پیامبر عظیم‌الشان اسلام است؟^(۱)
با پوزش از کشیده شدن قلم به چنین پیچ و خم‌های نامطلوب به سخن اصلی باز می‌گردم و یادآور می‌شوم:

در این سفر و در گفت‌وگوهای با چند صاحب‌اثر در «روش‌شناسی تاریخ» به این نتیجه رسیدم که:

هر چند شمار کتاب‌های تألیف شده در این زمینه فراوان است، این پندار اما نادرست است که در جایی از جهان کنونی هم، تاریخ‌نگارانی را بتوان یافت که به چارچوب‌هایی در روش‌شناسی چنان پایبند باشند که برداشت‌های آنان از گرایش‌های سلیقه‌ای مصون و آزاد باشد.

به بیانی دیگر: «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است» و هنوز همچنان تاریخ‌نگاران، بیش از هر چیزی تابع شسم و مهارت‌های ویژه‌ای هستند که چندان تعریف‌پذیر نیست. نیز- در تاریخ‌نگاری- بر هر نگارش در هر سرزمین سایه‌ای از این یا آن گفتمان‌سازی سنگینی می‌کند. هنوز چنان نیست که اجتهاد تاریخی نیز اصولی تعریف شده داشته باشد.

این واقعیت- که اینک بیش و کم از آن اطمینان دارم- هم خبر خوش و امیدوارکننده‌ای است که دیگران هم- در این زمینه و البته فقط همین زمینه!- چنان پیش‌نیافته‌اند که برای ما مأیوس‌کننده باشد.

هم برایم تلخ است که هنوز افق‌های آن چنان نویدبخش و روشنی‌را- با نگاهی معطوف به

تحولات تاریخ نگاری - نمی بینم که به این سادگی بتوان به روزی امیدوار بود که به نام دانش ، مطالبی دروغ آلود به خورد مردم داده نشود!

به قول یکی از نظریه پردازان : «در این زمینه «انتظار نداریم که آنچه به نام تاریخ تحویل می دهیم ، زلال حقیقت باشد . حداقل اما چنان نباشد که همه هم خود را وقف سازیم که این یا آن حقیقت را تحریف کنیم؟»

بر آن بودم که با عبور از چنین پیچ و خم هایی دیگر بار از همان بحث سر در آورم که در شماره های پیشین به آن پرداخته ایم :

«تاریخ نگار و روزنامه» که یکی از مسائل در «روش شناسی تاریخ» است و امروز می توان مدعی شد که از این پس سرنوشت تاریخ نگاری ، بیش یا کم به وضع مطبوعات گره خورده است . در این زمینه نکته هایی را نگاشته ام و در آینده نیز می کوشم تا نکته های بیشتری را با «یاد آشنایان» در میان بگذارم .

هم اکنون حرف آخر را به این نکته اختصاص می دهم که هر چند در تجربه های چند دهه ای که بر ما گذشت ، بیش یا کم چنین به نظر می رسید که به هر روی افکار عمومی در این سرزمین به شدت اثرپذیر از کسانی است که گاه تا مرز یکه تازی در عرصه مطبوعات پیش رفته اند ، به خطا اما دچار شده ایم اگر این واقعیت را نبینیم که تنوع و گسترش دامنه رسانه ها به گونه ای است که هیچ گروه و جبهه ای نمی تواند چنان به گفتمان سازی خود دل خوش کند که حقایقی را برای همیشه کتمان کند . از این واقعیت که بگذریم ، دروغ بی فروغ است ؛ هر چند گاه با هیاهوی خود چشم ها را کور و گوش ها را کر کند! زلال حقیقت را سرنوشت دیگری است : داستان عصای موسی و یک بیابان جنبه نما را فراموش نکنیم که نخست در دل موسی (ع) هم هراس می افکند . اما می پذیرم که امروز بیش از هر روز دیگر - در تاریخ معاصر - مطبوعات ابزار هیاهو شده اند و گاه یک لشکر قلم دار را در خدمت این یا آن هیاهو می بینی! نیز منکر نیستم که دوستانی با هم سو شدن با گفتمان سازی های دیگران و از ما بهتران ، می توانند هر صدای ناهمسویی را خفه کنند . به عنوان نمونه اگر در مثل صدایی در تقابل با این یا آن هیاهو بلند شود ، گاه می توانند از شنیده شدن آن مانع شوند و اگر از شائبه هایی بیم نداشتیم ، نمونه ای روشن را بر کاغذ می آوردم . باز هم می گویم : با این همه ، هیاهوی دروغ سرانجام بی فروغ است . شرح این نکته را به آینده وامی گذارم و خوانندگان محترم را به مطالعه پی افزود این نوشتار درباره فریدون آدمیت فرامی خوانم .

پی نوشت :

۱- ناگزیر و با پوزش از همه دین باوران و فرهنگ آشنایان نمونه ای از چنان فحاشی ها را پی افزود همین نوشتار می سازم .